مقدمه کتاب

عصر روز دهم محرم سال 61 هـ ق لشكر يزيد بعد از اين‌كه امام حسين عليه‌السلام را به شهادت رساند، دست به آتش زدن خيمه‌ها و غارت خاندان نبوت زد. در روز یازدهم محرم زنان و حرم امام حسين عليه‌السلام را بر شتران بي‌جهاز سوار نمودند و آنان را چون اسيران كفّار در سخت‌ترين شرایط به سمت کوفه روانه کردند.[پاورقی: نفس المهوم، ص 490، مقتل ابي مخنف، ص 351.] شب دوازدهم را کاروان اسرا، پشت دروازه‌هاي كوفه و بيرون شهر سپري کردند و روز دوازدهم در حالی وارد شهر کوفه شدند که کوفیان در اثر تبليغات عبيدالله بن زياد در خارجي معرفي كردن امام حسين عليه‌السلام، جهت ديدن اسرا به كوچه‌ها و محله‌ها روانه شده بوده و با ديدن اسرا شادي کردند. سپس کاروان اسرا شهر به شهر گردانده شدند تا به شهر دمشق پایتخت حکومت یزید بن معاویه رسیدند. سه روز پشت دروازه‌هاي دمشق نگاه داشته شدند تا شهر آذين‌بندي و آماده جشن و شادي شود. سپس سرهای مقدس شهدا را در جلوي كاروان اسرا و از دروازه ساعات وارد دمشق كردند. مردم ناآگاه شام كه به جهت تبلیغات یزید، از حقيقت ماجرا بي‌خبر بودند با مشاهده كاروان اسرا شادي و هلهله ‌كردند و بر سرهای مقدس اهانت ‌نمودند. اتفاقاتی که در شهر شام بر کاروان اهل‌بیت علیهم السلام گذشت به قدری تلخ بود که وقتي از امام سجاد عليه‌السلام پرسيدند در سفر كربلا، سخت‌ترين مصيبت‌هاي شما كجا بود، سه بار فرمودند: «الشام، الشام، الشام».[پاورقی: مقتل ابی مخنف، ص 385.]

این چند خط بیان کنندة کامل فضایی که حضرت زینب و امام سجاد علیهما السلام در آن خطبه خواندند، نیست ولی می‌شود تا حدودی تصور کرد که ایشان در چه موقعیتی قرار داشتند و در جمع چه کسانی بودند.

خطبه‌های مستدل و محکمی که چنان تاثیری در مردم شام گذاشت که يزيد براى كم كردن فشار افكار عمومى، هنگام غذا خوردن امام سجّاد عليه السلام را بر سر سفرة خود مى‌نشاند. (بحارالانوار، ج 45، ص 143.) و به حضرت زینب سلام الله علیها و زنان بنى هاشم اجازه داد كه براى امام حسين عليه السلام عزدارای کنند و زينب كبرى سلام الله علیها به مدت هفت روز براى آن حضرت مراسم عزا برپا كرد. آن مجلس به قدری در زنان شامى تاثیر گذار بود که پس از گذشت چند روز از آن مراسم، مردم آن چنان نسبت به جنایت‌هایی که در حق خاندان پیامبر صورت گرفته بود متاثر شدند و به قدری از یزید متنفر شدند که می‌خواستند به قصر بريزند و او را بكشند كه یزید دستور داد آن مراسم را تعطيل نمايند. (نفس المهموم، ص 262.) پس از آن بود که يزيد شروع کرد به معرفی کردن ابن زياد به عنوان متّهم اصلىِ حادثة کربلا! (تاريخ طبرى، ج 4، ص 389.) هر چند که این ادعای او هیچ‌گاه پیگیری نشد و او هرگز ابن زیاد و ديگر حاضران در فاجعة كربلا را محاكمه و مجازات نكرد و تاثیر! (البداية والنهاية، ج 8، ص 204).

خطبه‌هایی که مانع شد تا یزید به هدف شوم خود در به شهادت رساندن امام سجاد علیه السلام دست پیدا کند و مجبور شد تا ایشان را همراه كاروان اهل‌بيت عليهم السلام روانة مدینه نمود. و البته برای فریب مردم شام، هنگام حركت کاروان دستور داد محمل‌های‌شان را زينت كنند و اموال فراوانى به آن‌ها بدهند. (بحارالانوار، ج 45، ص 197.)

خطبه‌هایی که باعث شد یزید از فاجعة کربلا پشیمان شود و نگذاشت سرّ نی در نینوا بماند و کربلا در کربلا...

خواهر شهید

پس از آن‌که کاروان اهل‌بیت علیهم السلام به شهر شام وارد شدند، یزید به مناسبت پيروزي خود مجلسی ترتیب داد و بزرگان و سران اهل شام را دعوت كرد و کاروان اسرا و سرهاي مقدس را نيز به آن مجلس وارد کرد. در این مجلس مرد سرخ‌پوستي از اهل شام براي به كنيزي گرفتن «فاطمه» دختر حسين عليه السّلام از يزيد اجازه گرفت که زينب کبری سلام الله عليها مانع از این کار شد و گفت و گویي تند بين ایشان و يزيد صورت گرفت. اندکی بعد یزید شروع به شادمانی کرد و در مستی غرور و تکبر همان‌طور که شعرهایی کفرآمیز می‌خواند، با چوب خيزران به لب‌هاي مبارك امام حسین عليه السّلام جسارت نمود.

اینجا بود که خواهر شهید برخواست...

اعتقاد قلبی

افراد در شرایط مختلف که قرار می‌گیرند، برخوردهای‌شان تغییر می‌کند. بعضی‌ها دست و پای‌شان را گم می‌کنند و همه چیز را فراموش. و برخوردهایی می‌کنند که حتی تصورش را نمی‌شود کرد. کافی است سری به بیمارستان‌ها و یا قبرستان‌ها بزنی تا این جور برخوردهای عجیب و غریب را ببینی. در بیمارستان مادری را می‌بینی که بچه‌اش را از دست داده و مشغول ناله و زاری است و در این میان حرف‌هایی می‌زند که از ناشکری رد شده و به حد کفرگویی می‌رسد. حکمت خدا را زیر سوال می‌برد و حتی به عدالت خدا هم شک می‌کند و اگر هم به او اعتراض کنی وبگویی این چه حرف‌هایی است که می‌زنی، جواب می‌شنوی که تو حال مرا درک نمی‌کنی و نمیدانی در چه شرایطی هستم و اگر تو هم به‌ جای من بودی، بدتر ز این حرف‌ها را می‌زدی.

شاید خیلی پر بیراه هم نگوید. خودمان اگر در شرایط مشابهی قرار بگیریم، چه برخوردی می‌کنیم؟ لازم نیست حتما داغ عزیزی را ببینیم بلکه همین‌که مدتی دست‌مان خالی شود و طلبکارها از طرفی و خانواده از طرفی فشار بیاورند، از کوره در می‌رویم و حواس‌مان پرت می‌شود از اینکه تا امروز چه کسی روزی‌مان را داده و می‌رویم سراغ راه‌هایی که خدا خوشش نمی‌آید و با خودمان می‌گوییم هر کسی به جای‌مان بود هم همین کار را می‌کرد.

همیشه مشکلات خودمان را بالاترین مشکلات می‌دانیم و مصیبت‌های‌مان را سخت‌ترین مصیبت‌ها. برای همین به خومان اجازه می‌دهیم هر برخوردی که دل‌مان بخواهد داشه باشیم و تنها کاری که نمی‌کنیم یاد خداست و شکر خدا.

این‌گونه مواقع است که می‌توان فرق کسی که اعتقاد قلبی دارد با کسی که اعتقادش تنها در حد زبانش است، فهمید. کسی که اعتقاد قلبی به خدای مهربان دارد در همه حال می‌داند که او شاهد بر اوست و هر آن‌چه پیش آمده می‌بیند و برای همین هیچ‌گاه کنترلش را از دست نمی‌دهد.

حضرت زینب علیها سلام وقتی پس از گذراندن مصیبت‌هایی که خیلی‌ها حتی تاب و توان تحمل یکی از آن‌ها را ندارند، در قصر یزید خطبه‌ای می‌خواند که شروع آن با حمد الهی است و پایان آن هم با حمد الهی.

فَقَامَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ

زينب دختر علي بن ابي طالب ـ عليه السّلام ـ برخاست و گفت: سپاس خداي را كه پروردگار جهانيان است و درود خدا بر پيغمبر صلي الله عليه و آله و همة خاندان او باد.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهادَةِ وَ الرَّحْمَةِ

سپاس خداي را كه اول ما را به سعادت و مغفرت ثبت كرد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گرداند.

عزت نفس

بعضی انسان‌ها کمبود مهمی دارند به نام کمبود عزت نفس. یعنی برای عزت خودشان هیچ ارزشی قائل نیستند و برای رسیدن به بعضی چیزها، خودشان را کوچک می‌کنند و در مقابل طرفِ‌شان، کوتاه می آیند. خودشان را ذلیل می‌کنند و به درخواست‌های تحقیر‌آمیز طرفِ‌شان پاسخ مثبت می دهند تا بلکه نظر او را جلب کنند. حالا شده این درخواست‌ها از طرف دختری مطرح شده باشد که پسری عاشق و شیدایش شده و چون می‌داند که پسر، به هر خواسته‌ای که داشته باشد، جواب مثبت می‌دهد، شروع می‌کند به خواسته‌های عجیب و غریب و حتی توهین‌آمیز. و خواه خواسته‌های پستِ یک آدم کثیف که می‌داند عده‌ای معتاد حاضرند برای اینکه مواد روزانه‌شان تامین شود، به تمامی خواسته‌هایش، جواب مثبت دهند. و خواه خیلی موارد مشابه دیگر که کمتر کسی در زندگی‌اش با آن‌ها مواجه نشده.

اما تفاوت این جاست که آن‌هایی که عزت نفس دارند، حاضر نیستند کالای ارزشمندشان را به هر بهای ناچیزی بفروشند. البته شرطش آن است که ارزش کالای‌شان را بدانند. ارزش عزت‌شان را.

گاهی هم این نداشتن عزت نفس در برخورد با آدم‌نماهای ظالم خودش را نشان می دهد. و جالب این‌جاست که هر قدر طرف ظالم‌تر باشد، این عده بیشتر خودشان را کوچک می‌کنند تا شاید به خیال خام خودشان کمی بهشان ترحم شود. هر قدر مقام ظالم بالاتر باشد، بیشتر عزت نفس‌شان را زیر پا می‌گذارند و بیشتر به خواسته‌های ظالمانه‌اش تن می‌دهند.

اما آن انسان‌هایی که عزت نفس دارند و البته می‌دانند که عزت واقعی دست خداست و مقام‌های دنیایی باعث زیاد شدن عزت کسی نمی‌شود، هیچ کجا حاضر نمی‌شوند ذلیلانه برخورد کنند و کالای ارزشمندی که خدا به آن‌ها بخشیده،‌ حتی به بالاترین قیمت های دنیایی بفروشند و اگر هم به عنوان اسیر، در قصر حاکم ظالمی حضور پیدا کنند، با عزت نفس بالا، شروع می کنند به توبیخ و تحقیر ظلم و ظالم.

أَ ظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأُسَارَى أَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَاناً وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً وَ أَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُوراً حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا أَ نَسِيتَ قَوْلَ اللهِ تَعَالَى وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ‏

اي يزيد آيا گمان مي بري اين كه اطراف زمين و ‌آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتي و راه چاره را بر ما بستي كه ما را به مانند كنيزان به اسيري برند، ما نزد خدا خوار و تو سربلند گشته و داراي مقام و منزلت شده‌اي، پس خود را بزرگ پنداشته به خود باليدي، شادمان و مسرور گشتي كه ديدي دنيا چند روزي به كام تو شده و كارها بر وفق مراد تو مي‌چرخد، و حكومتي كه حق ما بود در اختيار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر.

آيا فراموش كرده‌اي قول خداوند متعال را «گمان نكنند آنان كه كافر گشته‌اند اين‌كه ما آن‌ها را مهلت مي‌دهيم به نفع و خير آنان است، بلكه ايشان را مهلت مي‌دهيم تا گناه بيشتر كنند و آنان را عذابي باشد دردناك» (سوره ‌آل عمران، آية 178).

اشتباه‌های تکراری

همیشه این‌که اشتباه ما دیده شود ولی نسبت به آن واکنشی نشان داده نشود، خوب نیست. سرزنش نشدن همیشه خوب نیست. گاهی بعضی سرزنش‌ها و مجازات شدن‌ها به نفع ماست. گاهی همین توبیخ‌هاست که باعث می‌شود حواس‌مان را بیشتر جمع کنیم و کمتر سراغ کارهای اشتباه برویم. و اگر هیچ‌گاه بازخواست‌ نشویم، شاید این‌قدر در دنیای اشتباه‌های‌‌مان غرق شویم که دیگر هیچ غریق نجاتی امیدی به رهایی‌مان پیدا نکند. برای همین است که باید بترسیم از زمانی که اشتباه‌های پشت سر هم و تکراری ما دیده شود ولی نه سرزنش شویم و نه توبیخ و نه بازخواست. مثل دانش‌آموزی که مشکلات درسی و اخلاقی زیادی داشته باشد و پس از مدت‌ها که نسبت به تک تک اشتباه‌هایش توبیخ و بازخواست می‌شد، ناگهان متوجه شود که دیگر به کارش کاری ندارند و اجازه می‌دهند هر طور دلش بخواهد رفتار کند. دیگر نه نسبت به هیچ‌کدام از نمرات ضعیفش توبیخ می‌شود و نه نسبت به هیچ‌یک از بداخلاقی‌هایش سرزنش. این دانش‌آموز باید بترسد از عاقبتی که در انتظارش است چرا که تا وقتی توبیخ می‌شد و بازخواست، مطمئن بود که دارند برای اصلاحش تلاش می‌کنند تا بتوانند رفتارش را اصلاح کنند تا بتوانند در مدرسه نگهش دارند. ولی از روزی که دیگر به هیچ‌کدام از اشتباه‌هایش واکنش نشان ندهند، باید بفهمد که دلیلی ندارد جز اینکه از او قطع امید کرده‌اند. جز اینکه منتظرند تا با دست خودش پرونده‌اش را پر از امتیازات منفی کند و برای اخراجش از مدرسه، بهانه‌ای باقی نگذارد.

حالا اگر کسی در این حالت باشد و به جای سعی در اصلاح اشتباه‌هایش و نگرانی از اخراج، شادی کند از اینکه دیگر دنیا باب میل او شده و می‌تواند بدون اینکه حتی لازم باشد تذکری را تحمل کند، هر طور دلش بخواهد رفتار کند، باید در عاقل بودنش شک و تردید کرد.

و حضرت زینب سلام الله علیها خطاب به یزید که در موفقیت‌های ظاهری‌اش غرق شده بود و دنیا را به کام خود می‌دید، اینگونه فرمود:

... فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُوراً حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا أَ نَسِيتَ قَوْلَ اللهِ تَعَالَى وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ‏

پس خود را بزرگ پنداشته به خود باليدي، شادمان و مسرور گشتي كه ديدي دنيا چند روزي به كام تو شده و كارها بر وفق مراد تو مي‌چرخد، و حكومتي كه حق ما بود در اختيار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر. آيا فراموش كرده‌اي قول خداوند متعال را «گمان نكنند آنان كه كافر گشته‌اند اين‌كه ما آن‌ها را مهلت مي‌دهيم به نفع و خير آنان است، بلكه ايشان را مهلت مي‌دهيم تا گناه بيشتر كنند و آنان را عذابي باشد دردناك» (سوره ‌آل عمران، آية 178).

آینده‌نگری

آینده‌نگری از مهم‌ترین خصوصیت‌های افراد عاقل و فهمیده است. همین خصوصیت است که باعث می‌شود انسان دست به کارهایی بزند که شاید در ظاهر و در زمان حال سودی نداشته باشد ولی در آینده، نتایج فراوانی از آن حاصل خواهد شد. مثال ساده‌اش کشاورزی است. هر کشاورزی می‌داند که در ابتدای فصل کاشت باید زمین خشک و بزرگی را با زحمت و سختی فراوان شخم بزند و بعد دانه‌های گندمی که از سال گذشته نگاه‌ داشته در زمین بپاشد و روزانه مقدار زیادی آب روانة قسمت‌های مختلف زمنیش کند و در طی چند ماه به زمنیش رسیدگی کند و علف‌های هرزی که دور و بر ساقه‌های ضعیف گندم را گرفته‌اند با دقت و وسواس جدا کند تا زمان رسیدن به فصل برداشت، به آینده‌ای که انتظارش را می‌کشید برسد و با لذت، حاصل زحمات چند ماهة خود را ببیند. در حالی‌که افراد کوته‌فکر از همان ابتدای فصل کاشت با این تفکر که باعث زحمت خودشان نشوند، دست به کاری نمی‌زنند و تکلیف‌شان در فصل برداشت معلوم است.

گاهی هم افراد آینده‌نگر از انجام بعضی کارها خودداری می‌کنند که در ظاهر و زمان حال منفعت‌هایی دارد ولی چون می‌دانند که باعث ضررهایی جدی در آینده می‌شود، دست به آن کارها نمی‌زنند. در حالی‌که ممکن عده‌ای کوته فکر آنان را سرزنش کنند که چرا دست از این منافع برداشته‌اند و از آن‌ها استفاده نمی‌کنند. به طور مثال انسان‌های آینده‌نگر هیچ گاه در فصل تخم‌ریزی ماهی‌ها، اقدام به صید نمی‌کنند زیرا می‌دانند هر چند ممکن است برای امسال صید خوبی داشته باشند ولی باید سال‌های بعد را در حسرت ماهی بگذرانند.

و تفاوت اصلی آن‌جا مشخص می‌شود که زمان بگذرد و آینده فرا برسد و آن زمان است که کوته‌فکران به آینده‌نگری آن دسته حسرت می‌خورند اما چه سود! چرا که هر آنچه هم اکنون به دست آورده‌اند یا از دست داده‌اند، نتیجة رفتار گذشتة خودشان است.

از مهم‌ترین موضوعاتی که حضرت زینب علیها سلام در خطبة خود خطاب به یزید و یزیدیان فرمود، اشاره به همین مهم بود. ایشان در خطبة کوتاه خود، بیش از پنج بار در قسمت‌های مختلف خطبه‌شان به آنان گوشزد کرد به این چند روز دنیا که ظاهرا قدرت را در دست دارند مغرور نشوند و در انتظار آینده‌ای سخت و دردناک باشند.

فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُوراً حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا

شادمان و مسرور گشتي كه ديدي دنيا چند روزي به كام تو شده و كارها بر وفق مراد تو مي چرخد، و حكومتي كه حق ما بود در اختيار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر.

فَلَتَرِدَنَّ وَشِيكاً مَوْرِدَهُمْ وَ لَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ يَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ

زود باشد كه به آنان ملحق شوي و آرزو كني كاش شل و گنگ بودي نمي گفتي آنچه را كه گفتي و نمي كردي آنچه را كردي.

وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّیَتِه وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلُمُّ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ

و زود باشد كه بر رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ وارد شوي در حالتي كه بر دوش داشته باشي مسئوليت ريختن خون ذرية او را، و شكستن حرمت عترت و پاره تن او را، در هنگامي كه خداوند جمع مي كند پراكندگي ايشان را، و مي گيرد حق ايشان را

وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّى لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً

و بزودي آن كس كه كار حكومت تو را فراهم ساخت و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، بداند كه پاداش ستمكاران بد است و در يابد كه مقام كدام يك از شما بدتر و ياور او ضعيف تر است.

وَ لَئِنِ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَماً لَتَجِدُنَا وَشِيكاً مَغْرَماً حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

اي يزيد! اگر امروز ما را غنيمت خود دانستي زود باشد كه اين غنيمت موجب غرامت(ضرر) تو گردد در هنگامي كه نيابي مگر آنچه را كه از پيش فرستاده اي، و نيست خداوند بر بندگان ستم كننده.

هَلْ رَأْيُكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

راي تو، سست است و ناپایدار و روزهاي قدرت تو اندك و جمعيت تو رو به پراكندگي است، ‌]و به زودی عاقبت ظلم را خواهی فهمید[ در روزي كه منادي حق ندا كند كه لعنت خدا بر ستمكاران باد.

نمک‌نشناسی

همیشه از اینکه از کسی بی‌محبتی ببینی ناراحت می‌شوی چه این بی‌محبتی در حق تو باشد و چه در حق دیگران. حالا می‌خواهد کودکی باشد که مادرش به گریه‌هایش توجهی نمی‌کند و بابت یک اتفاق کوچک او را دعوا می کند و دلش را می‌شکند یا شاگردی که معلم در جلوی چشم باقی دانش‌آموزان او را تحقیر می‌کند و نمراتش کمِ امتحانش را می‌گذارد پای نفهم بودنش یا پسرک دست‌فروشی که هر قدر به رهگذرها التماس می‌کند، کسی به او توجهی نمی‌کند و شب با دست خالی به خانه‌اش برمی‌گردد.

اما بعضی وقت‌ها بیشتر ناراحت می‌شوی. زمانی که به کسی محبتی کرده باشی و وقتی که او می‌تواند محبت تو را جبران کند، نه تنها این کار را انجام ندهد، بلکه اوضاع را برای تو بدتر کند و شرایط را سخت‌تر. مثل فامیلی که واسطه‌اش می‌شوی تا در اداره‌ای که در آن مسئولیتی داری،‌ همکارت شود ولی وقتی که برای تو پاپوش درست می‌کنند تا از کار بی کارت کنند، به‌جای آن‌که بیاید و به نفع تو شهادت بدهد، به دروغ بر علیه تو صحبتی می‌کند و حتی برای اثبات دروغ‌هایش حتی سابقه فامیلی‌تان را هم خراب می‌کند تا بتواند سِمَت تو را بگیرد. این کار را می‌گویند بی‌معرفتی و نمک‌نشناسی. می‌شود همان حکایت معروف نمک خوردن و نمک‌دان شکستن. نه تنها در مقابل لطفی که می‌بینند، تشکر نمی‌کنند، بلکه ضرری هم می‌رسانند. همان کاری که یزید در حق اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و حضرت زینب علیها سلام نمک‌نشناسی‌ یزید را در خطبه‌شان برای همگان بیان کرد. فرمود که پدرت بَرده بود و جدم رسول الله او را آزاد کرد ولی حالا به‌جای اینکه قدردان آن لطف و محبت باشی، این گونه در حق ما ظلم می کنی؟

\*\*\*

أَ مِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ...

آيا اين از عدالت است، اي فرزند بردگان آزاد شده [بردگان آزاد شدة رسول خدا صلي الله عليه و آله] ، كه تو، زنان و كنيزکان خود را پشت پرده نگه داري ولي دختران رسول خدا صلي الله عليه و آله اسير باشند؟

 پرده حشمت و حرمت ايشان را هتك كني و صورت‌هايشان را بگشايي. دشمنان، آنان را شهر به شهر ببرند، بومي و غريب چشم بدانها دوزند، و نزديك و دور و وضيع و شريف چهرة آنان را بنگرند در حالي كه از مردان و پرستاران ايشان كسي با ايشان نبوده...

به چه قیمتی؟

عده‌ای از زنان و دختران هستند که برای شخصیت‌شان ذره‌ای ارزش قائل نیستند. به کوچک‌ترین بهانه‌ای، نسبت به حرمت و عفت‌شان سستی نشان می‌دهند و حاضر می‌شوند برای چند دقیقه کمتر معطل شدن در صف‌های شلوغ و یا چند ریال تخفیف بیشتر در خریدهای معمولی، شخصیت و حرمت‌شان را نادیده بگیرند. خودشان را در معرض نگاه نامحرمان قرار بدهند، به صورت آن‌ها لبخند بزنند و حتی جوری حرف بزنند و رفتار کنند که نظر آنان را جلب کنند تا به هدف بی‌ارزش‌شان برسند.

البته در جایی که ضرورت اقتضا کند، مساله فرق می کند و شرایط عوض می‌شود. ولی در شرایط عادی اولویت ما در انتخاب‌مان چیست؟ آیا حاضریم برای انجام برخی آزمایش‌های پزشکی که در آن‌ها نگاه و لمس بعضی اعضای بدن لازم است، زحمت معطل شدن و طی مسیرهای طولانی را قبول کنیم تا خانم دکتر ما را ببیند؟ یا به بهانه‌ایی مثل دور بودن راه و هوای گرم یا سرد و ضرر داشتن راه رفتن زیادی، خودمان را در معرض نگاه و لمس دکتر نامحرم قرار می‌دهیم؟ بعضی از همین قبیل زنان که این بهانه‌ها را می‌گیرند، حاضرند برای بعضی خریدهای کوچک، مسیرهایی بسیار طولانی‌تر را طی کنند و در هوایی بسیار سرد و یا بسیار گرم چندین برابر راه بروند و چندین ساعت وقت بگذارند. همین نشان می‌دهد که آن چیزی که برای‌شان مهم نیست، گوهر عفت و وقار‌شان است. همین‌ها در خریدهای‌شان این‌قدر با ناز و عشوه برخورد می‌کنند تا شاید دل فروشنده را ببرند و کمی تخفیف بگیرند و فروشنده هم برای این‌که پای آن‌ها را به مغازه‌اش باز کند تا باز بتواند نگاه ناپاکش را سیراب کند، حاضر می‌شود کمی بیشتر به‌شان تخفیف بدهد.

نگاهی به رفتار خودمان بیندازیم. به چه قیمتی حاضریم وقار و عفت‌مان را از دست بدهیم؟ آیا بهانه‌ای مانند عروسی شدن که یک شب است و هزار شب نمی‌شود، می‌تواند ما را قانع کند که نگاه‌های ناپاک دیگران را در کوچه و خیابان را با لبخند جواب دهیم؟ و یا هزاران بهانة ریز و درشت دیگر؟

حضرت زینب علیها سلام در خطبة خود از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی که متحمل شدند سخن گفتند و شکایت کردند. ایشان در کنار شکایت از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحاب ایشان، از این مساله شکایت فرمودند که زنان و دختران حرم رسول الله صلی الله علیه و آله به گونه‌ای به اسارت رفتند که نگاه‌های مردم به چهرة دختران رسول الله افتاد. فقط نگاه نامحرمان به چهره‌شان افتاد نه بیشتر...

أَ مِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ...

آيا اين از عدالت است، اي فرزند بردگان آزاد شده [بردگان آزاد شده ی رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله] كه تو زنان و كنيزگان خود را پشت پرده نگه داري ولي دختران رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ اسير باشند؟ پرده حشمت و حرمت ايشان را هتك كني و صورت‌هاي‌شان را بگشايي، دشمنان آنان را شهر به شهر ببرند، بومي و غريب چشم بدان‌ها دوزند، و نزديك و دور و وضيع و شريف چهرة آنان را بنگرند؟

کینه

برخورد شخصی که کینه‌ای از کسی به دل دارد، هیچ وقت منصفانه نیست. چنین شخصی منتظر کوچک‌ترین فرصت است تا زهر خود را به بدترین شکل ممکن بریزد و در خیال خودش انتقام گذشته‌ای که هیچ‌گاه فراموش نکرده، بگیرد. و به همین دلیل است که باید از افراد کینه‌ای سخت ترسید و پرهیز کرد چرا که تمامی دلخوری‌های کوچک و بزرگ را به ذهن می‌سپارند و تا وقتی که چند برابر آن انتقام نگیرند، آرام نخواهند شد.

این‌گونه افراد حتی به خانوادة‌ کسی که کینه‌اش را به دل گرفته‌اند رحم نمی‌کنند و هر جرم و جنایتی در حق آنان انجام دهند، حق می‌دانند. حتی عجیب نیست اگر پس از کشتن کسی که از او کینه دارند، مانند گرگ بدن او را تکه تکه کنند، پهلوی او را بشکافند و جگرش را به دندان بگیرند!

روایت کربلا را که می‌خوانیم می‌بینیم عدة ‌زیادی از افرادی که در صف دشمنان امام حسین علیه السلام قرار گرفته بودند، تنها دلیل‌شان کینه‌ای بود که از گذشته در دل داشتند. گروهی از آنان فرزندان کفاری بودند که در جنگ‌های زمان پیامبر کشته شده بودند و گروهی دیگر که اکثریت دشمنان را تشکیل می‌داد، فرزندان دشمنان امیرالمومنین علیه السلام بودند که در جنگ‌های امیرالمومنین علیه السلام و با شمشیر ایشان کشته شده بودند.

حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه‌شان با اشاره به این‌که این کینه، یکی از دلایل جنایات یزیدیان است، می‌فرماید:

وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ أَكْبَادَ الْأَزْكِيَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَ الشَّنَآنِ وَ الْإِحَنِ وَ الْأَضْغَانِ

و چگونه اميد مي رود كه مراقبت و نگهباني ما كند كسي كه جگر آزادگان را جويده و از دهان بيرون افكنده است، و گوشتش به خون شهيدان نمو كرده است. (اشاره به نسل یزید كه فرزند هند جگر خوار است. همان کسی که در جنگ احد پس از شهادت حضرت حمزه علیه السلام، از شدت کینه، پهلوی حمزه را شکافت و جگر ایشان را به دندان گرفت). چگونه به دشمني با ما نشتابد آن كسي كه كينه ما را از بدر و احد در دل دارد و هميشه با ديدة بغض و عداوت در ما مي نگرد.

شکایت

آن وقت‌ها که در مدرسه درس می‌خواندیم یکی از اتفاقات همیشگی، دعواهایی بود که به کوچک‌ترین بهانه‌ها شکل می‌گرفت. از برداشتن مداد و خودکار گرفته تا هل دادن وسط بازی و خط‌خطی کردن کتاب و دفتر. ولی فرق بود بین دعوایی که در آن طرف حساب، هم‌کلاسی‌مان بود با وقتی که او پای مدیر را به دعوا باز می‌کرد. وقتی پای او به دعوا باز می‌شد حسابی می‌ترسیدیم. شاید دلیلش این بود که می‌دانستیم دعوایی که مدیر در آن دخالت کند خیلی جدی است و به این راحتی‌ها نمی‌شود از زیر بار کاری که انجام دادیم شانه خالی کنیم و بزنیم زیر همه چیز. می‌دانستیم اگر قرار باشد که او حاکم و قاضی شود، دیگر راه فراری وجود ندارد و تا وقتی تاوان اشتباه‌مان را ندهیم، بی‌خیال‌مان نمی‌شود.

بعضی وقت‌ها هم خودمان می‌رفتیم سراغ مدیر. وقت‌هایی که می‌دانستیم کاملا بی‌تقصیریم و بدون این‌که کم‌ترین اشتباهی کرده باشیم، بهمان زور گفته‌اند یا حق‌مان را خورده‌اند و البته خودمان هم نمی‌توانیم جواب ظلم‌شان را بدهیم. این‌جور وقت‌ها خیال‌مان راحت بود که حق‌مان پای‌مال نمی‌شود و حتما کسانی که به ما زور گفته‌اند، از کارشان پشیمان خواهند شد زیرا دیگر از پس مدیر برنمی‌آیند و به جزای کارشان می‌رسند. برای‌همین، کافی بود بگوییم شکایت‌شان را پیش مدیر می‌کنیم و هر چند اولَش خیلی به روی خودشان نمی‌آوردند که ترسیده‌اند ولی بعد با خواهش و التماس از ما معذرت‌خواهی می‌کردند و اگر هم این کار را نمی‌کردند بعد از اینکه مدیر حساب‌شان را می‌رسید، معذرت‌خواهی‌شان قطعی بود.

حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه‌شان خطاب به یزید چندین بار همین مساله را تکرار کردند. فرمودند که پیامبر و جبرییل علیهما السلام در نزد خداوند برا ما درخواست دادرسی می‌نمایند و ما شکایت‌مان را به نزد خدا می‌بریم و اعتماد بر اوست تا اولا اطرافیان یزید بدانند که ایشان خود را بر حق می‌داند و هر آن‌چه یزید در حق‌شان انجام داده ظلم و ناحق. و دوما یزید را از مستی شادی خارج کند و او را متوجه کند که گرچه در این دنیا ظلم‌هایی در حق اهل‌بیت پیامبر انجام داده است که شاید ظاهرا توان پاسخ دادنش را نداریم ولی تکیه‌گاهی که شکایت‌مان را نزد او می‌بریم تواناتر است از هر کس و حتما روزی فرا خواهد رسید که انتقام ما را خواهد گرفت.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا

بارالها بگير حق ما را و انتقام بكش از هر كه به ما ستم كرد و فرو فرست غضب خود را بر هر كه خون ما را ريخت و حاميان ما را كشت.

حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِماً وَ بِمُحَمَّدٍ خَصِيماً وَ بِجَبْرَئِيلَ ظَهِيراً

و كافي است تو را خداوند از جهت داوري و كافي است محمد صلي الله عليه و آله تو را براي مخاصمت و جبرئيل براي ياري او و معاونت.

وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ

و خدای تو بر بندگان ستم كننده نیست، به خدا شكايت مي‌كنيم و بر او اعتماد مي‌نماييم.

وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيل

و خداوند ما را كافي است در هر امري و او بهترین وكيل است.

تفاوت نگاه

تفاوت نگاه‌ها خیلی مهم است. این‌که ما به مساله‌ای چطور نگاه کنیم، بعضی وقت‌ها باعث می‌شود که حال و روزمان زمین تا آسمان فرق کند. با یک نگاه بسیار ناراحت شویم و با نگاهی دیگر بسیار خوشحال. مثل تفاوت نگاه‌ها در ضرر کردن در یک معاملة جدید. یک نگاه این است که پولی را از دست داده‌ایم و خسارت کرده‌ایم و حالا باید بنشینیم و کلی ناله و زاری کنیم برای ضرر ایجاد شده و غصه بخوریم از اینکه وقت و سرمایه‌مان برای هیچ و پوچ هدر شد و شاید حتی دلسرد شویم از کاری که مشغولش بودیم و تصمیم بگیریم تا مدتی سراغ آن کار نرویم و یا حتی کلا رشتة کاری‌مان را عوض کنیم. اما نگاه دیگری هم به این معامله می‌شود داشت. این‌که درست است در ظاهر شکستی را متحمل شده‌ایم و ضرر کرده‌ایم و خسارت؛ ولی در عوض چندین منفعت عایدمان شده. از همه مهم‌ترش این‌که معلوم شد معاملة این جنس سودی ندارد و اگر این معامله انجام نمی‌شد، شاید تصور این‌که می‌توانستیم با انجام آن‌، سود کلانی نصیب خودمان کنیم، بعدها ذهن‌مان را درگیر می‌کرد و نمی‌گذاشت با خیال راحت روی معامله‌های بعدی تمرکز کنیم. از طرفی این شکست تجربه‌ای شد تا نقطه ضعف‌های این معامله را ببینیم و برای معامله‌های بعدی دقت کنیم تا دچارشان نشویم. و این‌که فلان شخص‌ برای معامله مناسب نیست و فلان زمان نباید دست به چنین معامله‌ای زد و چند منفعت ریز و درشت دیگر که شاید اگر این سودهای متعدد، با ضررهایی که ظاهرا متحمل‌شان شدیم مقایسه شود، به این نتیجه برسیم که در این معاملة به ظاهر خسارت بار، بیشتر منفعت کرده‌ایم تا ضرر.

نگاه اول معمولا نگاهِ انسان‌های خام و ظاهر‌بین و بی‌فکر است و نگاه دوم معمولا نگاهِ انسان‌های پخته و دقیق و با فکر. زمانی که حضرت زینب علیها سلام در خطبه‌اش یزید را مخاطب قرار داد، به چند نمونه از این تفاوت نگاه‌ها اشاره فرمود. یک این‌که حضرت فرمود این پیروزی ظاهری، در واقع شکست بزرگی است برای تو و روز قیامت خواهی فهمید که چه نگاه خام و اشتباهی داشتی، و این جنایتی که انجام دادی در حقیقت جنایتی بود نسبت به خودت.

و دیگر این‌که اشاره فرمود که در نگاهِ خام و ظاهر بین تو، کشته‌های ما، نابود شدند در حالی که نگاهِ درست و واقع‌بینانه این طور نیست و شهدای ما برای همیشه زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می خورند...

فَوَ اللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّیَتِه وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلُمُّ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

اي يزيد! به خدا سوگند نشكافتي مگر پوست خود را، و نبريدي مگر گوشت خود را و زود باشد كه بر رسول خدا صلي الله عليه و آله وارد شوي در حالتي كه بر دوش داشته باشي مسئوليت ريختن خون ذرية او را، و شكستن حرمت عترت و پارة تن او را، در هنگامي كه خداوند جمع مي‌كند پراكندگي ايشان را، و مي‌گيرد حق ايشان را «و گمان مبر آنان را كه در راه خدا كشته شدند مردگانند، بلكه ايشان زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزي مي‌خورند.» (سوره آل عمران آیه 169)

منشور عزت

شاید برای همة ما پیش آمده باشد که برای انجام کاری به اداره‌ای مراجعه کرده‌ایم، با صفی شلوغ مواجه شده‌ایم و وقتی دلیل این شلوغی و معطلی را سوال کرده‌ایم، جواب شنیده‌ایم که جناب رییس مشغول مشاورة تلفنی با دوستان و آشنایانش است تا قیمت انواع ماشین‌های آخرین مدل را بفهمد و راجع به راحتی و امنیت‌شان صحبت کند. این طور مواقع معمولا صدای کسی به اعتراض بلند نمی‌شود و هر کس یا با خودش حرف می‌زند و یا نهایتا با چند نفری که دور و اطرفش ایستاده‌اند و گله و شکایت می‌کنند از بی‌مسئولیتی مدیر اداره. تا اینکه مشاوره‌های تلفنی مدیر تمام می‌شود و شروع می‌کند به پذیرش ارباب رجوع و امضای نامه‌هایشان. هر شخصی که وارد اتاق مدیر می‌شود نه تنها اعتراض و شکایتی نمی‌کند بلکه همه تشکر می‌کنند از امضای نامه‌شان و عذرخواهی می‌کنند که مزاحم وقت ارزشمند مدیر شده‌اند.

مشابه این اتفاق کم پیش نمی‌آید. اینکه انسان در شرایطی قرار بگیرد که فردی با سمت و مسئولیت، ظلمی به او کند و او با این‌که می‌داند که حق با خودش است، اما از ترس مقام و هیبت ظالم، سکوت کند و تن به آن ظلم دهد. ولی همیشه افرادی پیدا می‌شوند که با شجاعت و اقتدار، صدای اعتراض‌شان بلند می‌شود و ظالم را محکوم می‌کنند. این عده علاوه بر این‌که به حق بودن خودشان اعتماد دارند، از قدرت و مقام ظالم هم ترسی ندارند‌ و عزت‌شان اجازه نمی‌دهد تا در مقابل ظلم کوتاه بیایند و در هر شرایطی در بیان حق سکوت نمی‌کنند.

پیروز واقعی این افرادند و حتی اگر در ظاهر به آنچه مقصودشان باشد نرسند، ولی به ظالم می‌فهمانند که کسانی وجود دارند که به هیچ عنوان حاضر به زیرِ بارِ ظلم رفتن، نمی‌شوند و ممکن است روزی بساط ظلم و ظالم را جمع کنند.

حضرت زینب سلام الله علیها با آنکه در ظاهر، اسیرِ یزید بود اما در خطبة خود، چنان با شجاعت یزید را توبیخ و سرزنش کرد که برای همیشه الگویی برای عزت‌مندان و آزادگان گردید.

وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكْبِرُ تَوْبِيخَكَ لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرَى وَ الصُّدُورَ حَرَّى

و اگر مصايب روزگار مرا بر آن داشت كه با تو مخاطبه و تكلم كنم ولي بدان قدر تو را كم مي كنم و سرزنش تو را عظيم و توبيخ تو را بسيار مي‌شمارم، اين جزع و بي‌تابي كه مي‌بيني نه از ترس قدرت و هيبت توست، لكن ]از شدت داغ مصیبت‌های پیش آمده[ چشم‌ها گريان و سينه‌ها سوزان است.

یاد ماندگار

فراموشی یکی از ویژگی‌های انسان‌هاست. اتفاقات را فراموش می‌کنند. چه خوب و چه بد. اما مدت زمانی که یک اتفاق به فراموشی سپرده شود بستگی دارد به اهمیت ان اتفاق. یک دعوای کوچک خانوادگی شاید بعد از دو سه ساعت فراموش شود البته اگر اهل خانه کینه‌ای نباشند. یک تصادف معمولی بعد از چند هفته فراموش می‌شود و فوت کردن یک فامیل نه چندان نزدیک بعد از چند ماه. بعضی اتفاقات اما دیرتر فراموش می‌شوند. سال‌روز عقد و ازدواج‌مان شاید حتی بعد از چند ده سال هم فراموش نشود و البته در این مساله فرق است بین مرد و زن!

اینکه یک اتفاق با چه سرعتی فراموش شود ارتباط مستقیم دارد با این‌که چقدر به ما مرتبط باشد. معمولا اتفاقاتی که برای اطرافیان ما می‌افتد خیلی زودتر از یاد می‌روند، تا اتفاقاتی که برای خودمان می‌افتند. اما بعضی اتفاقات هستند که هیچ‌گاه فراموش نخواهند شد. اتفاقاتی که هر چند ظاهرا ارتباط مستقیمی با ما ندارند ولی هنوز هم بعد از حدود هزار و چهارصد سال تازه‌اند و در یادها باقی. یکی از این اتفاقات ماندگار عاشورا است. کمتر شیعه‌ای پیدا می‌شود که عشق اهل‌بیت علیهم السلام را در دل داشته باشد ولی ایام محرم و صفر را سیاه‌پوش نباشد. عزاداری نکند و هر آن‌چه در توان دارد، برای بزرگداشت این ایام در طبق اخلاص نگذارد. اتفاقا سال به سال، شور عزدارای‌ها بیشتر می‌شود و همین عزاداری‌ها بهانه‌ای‌ شده تا آنانی که از حسین علیه السلام فقط نامی شنیده‌اند مشتاق شوند تا با راه و نام ایشان آشنا شوند و بعد از مطالعه و تحقیق، دین خود را کنار بگذارند و به جمع شیعیان حسینی اضافه شوند.

اتفاقی که یزید و یزیدیان هرگز فکرش را هم نمی‌کردند و حتی شاید اگر می‌دانستند که چقدر برای‌شان بد تمام می‌شود، هیچ‌گاه مرتکب آن نمی‌شدند. آنان در همان زمان هم تمام تلاش‌شان را کردند تا هیچ یادی از عاشورا و حسین علیه السلام باقی نماند. مردان کاروان حسینی را به شهادت رساندند و زنان‌شان را اسیر و خارج شده از دین معرفی کردند و تصور می‌کردند بعد از چند روز و نهایتا چند ماه و سال، جنایتی که انجام دادند به فراموشی سپرده می‌شود ولی حضرت زینب سلام الله علیها در همان ایام اسارت و در حالی که هنوز کمتر از یک ماه از شهادت امام حسین علیه السلام گذشته بود، در خطبة خود با یقین کامل و عزم راسخ خطاب به آن‌ها فرمود که هر چه‌قدر مکر و خدعه کنید، یاد ما از دل‌های شیعیان محو نخواهد شد. چرا که حق با آن‌هاست و خداوند نمی‌خواهد که حق برای همیشه پنهان بماند، هر چند ممکن چند روزی زیر لایه‌های مکر و حیله پنهان شود.

فَكِدْ كَيْدَكَ وَ اسْعَ سَعْيَكَ وَ نَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا

اي يزيد! هر كيد و مكر كه داري بكن، هر كوشش كه خواهي بنماي، هر جهد كه داري به كار گير، به خدا سوگند هرگز نتواني نام و ياد ما را محو كني، وحي ما را نتواني از بين ببري و به نهايت ما نتواني رسيد.

آرامش همیشگی

از حرف تا عمل فاصلة زیادی است. وقتی قرار است فقط حرفی بزنیم و مخصوصا اگر بدانیم که هیچ‌وقت مجبور نخواهیم شد به حرف‌هایی که می‌زنیم عمل کنیم، خودمان را بهترین انسان کرة زمین معرفی می‌کنیم و هر چه خوبی هست برای خودمان می‌شماریم و هر چه بدی است از خودمان دور می‌کنیم. اما وقتی پای عمل بیفتد، شاید فقط چندتای‌مان همان طور رفتار کنیم که ادعا داشتیم و بقیه رفتاری نشان می‌دهند که ذره‌ای با آن همه ادعا تناسبی ندارد.

مثال پر‌رنگش توکل بر خداست. همیشه ادعا می‌کنیم که در همه حال توکل‌مان بر خداست و حتی اگر همه بخواهند کاری کنند که ما را در این اعتقاد سست کنند ذره‌ای توجه نخواهیم کرد و هیچ‌گاه بنده‌ای را بر خدا ترجیح نمی‌دهیم. کافی است به گوش‌مان برسد که گرهی در کار دوست و آشنایی افتاده و قرار است برای گرفتن قرض سراغ‌مان بیاید. همین‌که ما را می‌بیند یا تماس می‌گیرد، قبل از این‌که خواسته‌اش را مطرح کند، شروع می‌کنیم راجع به توکل بر خدا صحبت کردن و بعد هم که خواهش می‌کند در صورت توان مقداری پول به او قرض بدهیم، خواسته‌اش را با بهانه‌های مختلف رد می‌کنیم و می‌گوییم غصه نخور و توکلت بر خدا باشد و خداحافظ.

البته این صحبت‌ها و ادعاها فقط برای وقتی است که نوبت دوست و آشنا باشد و احیانا فامیل‌های دور و نزدیک. چرا که وقتی کار خودمان جایی گیر کند، حق داریم به هر غریبه و آشنا رو بزنیم و هر کدام که با هر دلیلی جواب رد بهمان بدهند، پاسخ‌شان با لیستی از بد و بیراه‌های مختلف بدهیم. دیگر سراغ پول‌های حرام رفتن و التماس و خواهش به هر مرد و نامردی برای‌مان مجاز می‌شود و حتی ممکن است در این میان چند کلمه‌ای هم از خدا شکایت کنیم که بنده‌اش را رها کرده و حواسش به بنده‌ای که بر او توکل کرده نیست و مجبورتان کرده که خودتان گلیم‌تان را آب بیرون بکشید.

اما عده‌ای هستند که در هر شرایطی خداوند را تکیه گاه خود می‌دانند و هر مصیبتی برای‌شان پیش بیاید، لحظه‌ای ناشکری نمی‌کنند و در هر حال از او یاری می‌خواهند. و هیچ‌گاه نه تنها در زبان که در دل هم از آن مصیبت‌ها ابراز نارضایتی نخواهند کرد. دل‌های آنان همیشه با یاد خدا آرام است و هیچ اتفاقی باعث از بین رفتن آرامش روحی آنان نمی‌شود.

حضرت زینب سلام الله علیها در پایان خطبة خود، نه تنها از به شهادت رسیدن امام حسین علیهم السلام و برادران و فرزندان خود به خداوند شکایتی نفرمودند، بلکه برای افزون شدن ثواب شهدا دعا فرمودند و همگان را آگاه کردند که این اهل‌بیت علیهم السلام کسانی هستند که هر آن‌چه برای‌شان مقدر شده با جان و دل می‌پذیرند، و خود را بر حق می‌دانند و کشته‌شده‌گانش را شهید. و تنها خداوند برای‌شان کافی است.

وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيل

از خدا مي‌خواهيم كه ثواب آنها را كامل كند و بر ثواب‌شان بيفزايد، و براي ما نيكو خلف و جانشين باشد، كه اوست خداوند بخشایش‌گر و پروردگار مهربان و خداوند ما را كافي است در هر امري و او بهترین وكيل است.

چند نکته پیرامون خطبة حضرت زینب سلام الله علیها:

خطبة روشن‌گرانه و مقتدارنة حضرت زینب سلام الله علیها در قصر یزید، نکاتی درون خود دارد که شاید در نگاه اول دیده نشود ولی با اندکی دقت به متن و کلمات، می‌توان به آن‌ها دست یافت. (عنوان و این جمله واقعا نیاز به تغییر داره!!!)

اولین نکته این است که در قسمت‌های مختلف این خطبه، نشانه‌هایی از ایمان قلبی حضرت زینب سلام الله علیها به خداوند متعال وجود دارد. شروع خطبه با حمد الهی است و درود بر پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام. در متن خطبه از چند آیة قرآن کریم استفاده می‌شود و در موارد متعدد اشاره‌هایی به روز قیامت و محکمة عدل الهی می‌شود. این اشاره‌ها و نشانه‌ها مهم‌ترین بهانة تبلیغاتی یزید ملعون را هدف قرار داد که همانا ادعای خارجی بودن اسرا بود. یزید همه جا اعلام کرده بود که دلیلش برای جنگ با سیدالشهداء علیه السلام و به اسارت گرفتن اهل‌بیتش، این است که آن‌ها از دین اسلام خارج شده‌اند و دیگر مسلمان نیستند. اما وقتی این خطبه توسط حضرت زینب سلام الله علیها خوانده شد و ایشان اشاره‌های متعددی به ایمان قلبی و حقیقی‌شان به خداوند متعال فرمود و در مقابل نشانه‌هایی از بی‌دینی یزید و یزیدیان را بیان نمود، برای عدة زیادی حق و حقیقت پنهان شده، آشکار شد و فهمیدند که دین‌داری یزید، فقط ادعاست و در واقع تمامی رفتارهای او خلاف شرع و دین است و اهل‌بیت رسول الله مورد ظلم یزید واقع شده‌اند.

دومین نکته در خطبة حضرت زینب سلام الله علیها، عزت و اقتداری است که در سر تا سر خطبه و کلمات آن وجود دارد. با آن‌که در ظاهر ایشان و سایر اهل‌بیت علیهم السلام در بند اسارت بودند، و همچنین در مجلسی حضور داشتند که یزید تمام سران و بزرگان اهل شام را در آن جمع کرده بود و به نظر می‌رسید که نتوانند در آن فضای سنگین، مقابل ظلم و زورگویی یزید اقدامی کنند، حضرت زینب سلام الله علیها چنان با عزت و اقتدار خطبه‌ خواند که هیچ‌کس جرات نکرد حتی صحبت ایشان را قطع کند. ایشان در خطبة خود در قسمت‌های مختلف یزید را تحقیر کرد و فرمود که این سرخوشی چند روزه، ظاهری است و حاصل کوته‌فکری اوست و در تمامی جملات از موضع بالا با او صحبت فرمود. چندین بار او را توبیخ نمود و حتی در قسمتی اشاره کرد که یزید حتی ارزش مخاطبه و هم‌صحبت شدن را هم ندارد و اگر این اتفاق صورت گرفته، از باب ناچاری است.

سومین نکته در این خطبه، اشاره‌های مکرر حضرت زینب سلام الله علیها به این مساله است که خداوند متعال شاهد و ناظر بر تمامی اتفاقات پیش آمده، بوده و در روز قیامت، به عدالت در میان آنان حکم می‌کند. این مساله در شرایطی بیان گردید که یزید از پیروزی ظاهری‌اش بسیار اظهار خوشحالی می‌کرد و حتی سرخوشانه شعر می‌خواند و اجدادش را یاد می‌کرد و آرزو می‌کرد که ای کاش در جشن شادی‌اش شریک بودند. در این اوضاع حضرت زینب سلام الله علیها یزید و یزیدیان که سرمست از خوشی بودند، تهدید کرد که این روزها زودگذر و اندک‌اند و به زودی روزی می‌رسد که حضرت محمد صلی الله علیه و اله در پیش‌گاه خداوند از آن‌ها شکایت خواهد کرد و خداوند و به حق و عدالت به نفع اهل‌بیت پیامبر حکم خواهد نمود. ایشان در خطبه‌شان چندین بار به یزید یادآور شدند که هر اشتباهی که کردی در حقیقت در حق خودت کردی و روزی می‌رسد که آرزو می‌کنی ای کاش دستانت شکسته بود و زبانت لال بود و هیچ‌کدام از این کارها را انجام نداده بودی. تهدیدهایی که اثرات روانی بسیار زیادی داشت و عده‌ای را از خواب غفلت بیدار کرد.

چهارمین نکته در این خطبه، بیان بی پردة برخی فجایع تلخ عاشورا و بعد از عاشورا است که منجر شد تا این فجایع در ضمن خطبة‌ حضرت زينب كبري سلام الله علیها در تاریخ ثبت و ضبط شود و حکومت یزید هرگز نتواند آن‌ها را تحريف كند و یا منکر شود. چرا که با توجه به فضایی که پس از روشن‌گری‌های امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در شهر شام و سپس در تمامی شهرهای تحت حکومت یزید، ایجاد شد، هیچ بعید نبود که یزید وقایع عاشورا و جنایاتی که در حق اهل‌بیت علیهم السلام در کربلا و خاندان ایشان در کوفه و شام مرتکب شده بود، منکر شود تا اندکی از فشار افکار عمومی بر ضد خود بکاهد.

فرزند شهید

در روزهایی که کاروان اهل‌بیت علیهم السلام در شهر شام بودند، حضرت على بن الحسين عليه السلام از يزيد خواست كه روز جمعه‌ای به او اجازه دهد تا در مسجد خطبه‌ای بخواند و يزيد پذیرفت. روز جمعه فرا رسيد و يزيد يكى از خطباى مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد تا به على و حسين عليهما السلام اهانت نمايد و در ستايش خود و پدرش سخن بگوید و آن خطيب چنين كرد. امام سجاد عليه السلام از يزيد خواست تا به وعدة خود وفا کند و اجازه دهد تا خطبه بخواند، ولی يزيد از وعده‌‏اى كه به امام عليه السلام داده بود پشيمان شد و قبول نكرد. معاويه پسر يزيد به پدرش گفت: خطبة اين مرد چه تأثيرى دارد؟ بگذار هر چه مى‏ خواهد بگويد. يزيد گفت: شما توانایی‌های اين خاندان را نمى‌‏دانيد، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث مى‌‌‏برند، از آن مى‌‏ترسم كه خطبة او در شهر فتنه‌ای ایجاد کند که دامان ما را بگیرد. اما مردم از يزيد مصرانه خواستند تا به امام سجاد عليه السلام اجاز‌ة سخنرانی دهد. يزيد گفت: اگر او بالای منبر رود، پایین نخواهد آمد مگر اينكه من و خاندان ابوسفيان را رسوا كرده باشد! اما باز مردم قانع نشدند و به يزيد گفتند: مگر اين نوجوان چه می‌تواند بکند؟ يزيد گفت: او از خاندانى است كه در كودكى كامشان را با علم برداشته ‏اند و می‌خواست با این صحبت‌ها نظر مردم را تغییر دهد اما مردم همچنان به یزید اصرار کردند تا بالاخره يزيد به امام علیه السلام اجازه داد.

آن‌گاه فرزند شهید برخواست و از منبر بالا رفت...

پاورقی: نفس المهموم ص 450.

زمان‌شناسی

دلیل موفقیت خیلی از افراد در کار و کاسبی‌شان مساله‌ای است به نام زمان‌شناسی. زمان‌شناسی برای انجام بعضی کارها تا اندازه‌ای مهم است که اگر در دو زمان مختلف اقدام به انجام کاری کنیم، با دو نتیجة کاملا متفاوت روبرو می‌شویم. میوه‌فروش‌ها این مساله را بیشتر مراعات می‌کنند. همیشه حواس‌شان به فصل‌های سال هست و می‌دانند برای این‌که بیشترین سود را داشته باشند باید با توجه به فصل، میوه بیاورند. برای همین هیچ‌گاه در فصل تابستان بار سنگین پیاز نمی‌خرند چرا که می‌دانند گرمای هوا سریع آن را فاسد می‌کند لذا باید فقط به مقداری که به فروشش مطمئن هستند، بار بیاورند. ولی در عوض هنگام شروع زمستان‌، انبارشان را از پیاز پر می‌کنند زیرا ‌می‌دانند از طرفی در فصل سرما کاشت پیاز ممکن نیست و برای همین در بازار کم‌یاب می‌شود و از طرفی مشتری‌های زیادی برایش وجود دارد و از طرفی سرمای هوا، باعث جلوگیری از فاسد شدنش می‌شود. سایر میوه‌ها هم همین‌طورند و میوه‌فروش‌ها جنس و مقدار هر کدام را با توجه به فصل، خریداری می‌کنند. با شروع هر فصل در اولین فرصت نوبرانه‌های فصل را می‌آورند زیرا تجربه دارند که برای نوبرانه‌ها هر قیمتی هم که بگذارند، بی‌مشتری نمی‌مانند و خلاصه در تمامی خریدهای‌شان قبل از انتخاب جنس، زمان را بررسی می‌کنند و اگر این زمان‌شناسی را نداشته باشند، ضررشان بسیار بیشتر از سودشان خواهد شد. البته این مساله فقط مخصوص میوه‌فروش‌ها و یا کاسب‌ها نیست. هر کس برای انجام هر کاری اگر در زمان مناسب اقدام کند، با تفاوت‌های زیادی در نتیجة کارش مواجه خواهد شد.

امام سجاد علیه السلام برای بیان خطبه‌شان بهترین زمان را انتخاب فرمودند. زمانی که خطیب یزید در کمال وقاحت در حال سب و لعن و توهین به امیرالمومنین و امام حسین علیهما السلام بود، امام سجاد علیه السلام از فرصت به دست آمده توسط دشمن بهترین استفاده را کرد. ایشان مقتدرانه برخواست و ضمن توبیخ خطیب، از یزید اجازه خواست تا سخنانی بگوید که هم رضایت خدا را جلب کند و هم برای مخاطبین اجر و ثوابی داشته باشد. گرچه یزید اصلا تمایلی نداشت تا امام علیه السلام خطبه بخواند، و می‌دانست که اگر ایشان سخنرانی کند، حتما باعث تغییر نظر مردم نسبت به او و کارهایش می‌شود ولی زمان شناسی امام علیه السلام باعث شد که مردم نیز به سخنان امام رغبت نشان دهند و یزید را مجبور کنند تا به ایشان اجازه دهد تا خطبه‌شان را شروع کنند.

أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِمِنْبَرٍ وَ خَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ عَلَیهِما السَّلام وَ مَا فَعَلَا فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِي تَقْرِيظِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَّوأْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَیه السَّلام يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضاً وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لَهُ فَلْيَصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئاً فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا قَدْرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُّوا الْعِلْمَ زَقّاً قَالَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ

یزید امر کرد که منبری آماده کنند و خطیبی را فرستاد تا مردم را از بدی‌های امام حسین و امیرالمومنین و آن‌‌چه انجام دادند آگاه کند. خطیب بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خدا، تا توانست به على و حسين عليهما السلام اهانت نمود و در ستايش معاویه و یزید اغراق کرد و فضیلت‌های دروغین بسیاری برای آن دو برشمرد. امام سجاد عليه السلام بر او فریاد زد که «وای بر تو ای خطیب! رضایت مخلوق را در برابر رضایت خالق خریدی و جای‌گاه خود را در آتش جهنم آماده ساختی» سپس به يزيد فرمود «ای یزید! به من اجازه بده تا از این چوب‌ها بالا بروم و سخنانی بگویم که در آن رضایت خداست و برای این مردم هم دارای اجر و ثواب است» یزید قبول نکرد. مردم از او ‌خواستند تا به امام علیه السلام اجازه دهد تا بتوانند سخنانش را بشنوند. اما يزيد در جواب خواستة مردم گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اينكه من و خاندان ابوسفيان را رسوا كرده باشد. مردم به يزيد گفتند که مگر اين نوجوان چه می‌تواند بکند؟ يزيد گفت: او از خاندانى است كه در كودكى كامشان را با علم برداشته ‏اند. ولی مردم کماکان به او اصرار کردند تا یزید موافقت كرد كه امام به منبر رود.

همیشه هدایت‌گر

راهنمایی و تلاش در هدایت مردم همیشه و همه جا آسان نیست. راننده‌ای که در حال رانندگی در وسط جاده مانعی می‌بیند، حالا این مانع لاشة حیوانی باشد یا سنگی و یا هر چیز دیگری؛ باید واقعا همت داشته باشد که پس از عبور از کنار آن، توقف کند، پیاده شود و احیانا مسیری را پیاده برگردد تا آن مانع از وسط جاده بردارد. افرادی که حاضرند برای پیشگیری از برخورد اتومبیل‌های دیگر با این مانع، زحمت پیاده شدن و سراغ آن مانع رفتن را به خود بدهند، واقعا انگشت شمارند. شاید برای خودمان هم چندین بار این اتفاق تکرار شده باشد ولی در اکثر یا تمامی اوقات ترجیح داده‌ایم به روی خودمان نیاوریم و مسئولیتی را در این مورد برای خودمان تصور نکنیم و بی‌تفاوت به مسیرمان ادامه دهیم.

برای بعضی افراد، راحتی و آسایش‌شان از همه چیز مهم‌تر است. اگر قرار باشد بین راحتی خودشان و انجام کاری برای راهنمایی و کمک به مردم، یکی را انتخاب کنند، به سرعت گزینة اول را انتخاب می کنند تا مبادا مجبور شوند خود را به سختی و زحمت بیندازند و مدام منتظر کوچک‌ترین بهانه‌ای هستند تا از زیرِ بارِ چنین کارهایی شانه خالی کنند. اما امامان معصوم ما در همه حال و در هر شرایطی اولویت را به هدایت و راهنمایی مردم می‌دادند و از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌فرمودند. گرچه تمامی ائمه علیهم السلام در تمامی طول زندگی‌شان در شرایطی سخت به سر می‌برند و همیشه توسط حکومت‌های ظالم تحت نظر بودند اما حتی تبعید و زندان هم باعث نمی‌شد که آنان در انجام این امر کوتاهی کنند.

امام سجاد علیه السلام وقتی مردم فریب خوردة شام را دید و مشاهده کرد که تا چه اندازه نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله در جهل و گمراهی به سر می‌برند، اسارت و بیماری را بهانه نفرمود و خطبه‌ای خواند که سرتاسر آن معرفی چهرة واقعی رسول اکرم، امیرالمومنین و حضرت زهرا و خاندان پیامبر سلام الله علیهم بود. خطبه‌ای که در ابتدای آن ویژگی‌ها، فضایل و افتخارات اهل‌بیت علیهم السلام را برشمرد و با معرفی خود، سعی در بیرون آوردن اهالی شام از جهالت و گمراهی‌ نمود. جهالتی که حاصل تبلیغات سوء یزید و یزیدیان بود. خطبه‌ای که پایه‌های حکومت یزید را لرزاند به گونه‌ای که دستور داد خطبة امام علیه السلام را قطع کنند.

فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّداً وَ مِنَّا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّا الطَّيَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ

فرمود: اى مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ويژگى بر ديگران فضيلت بخشيده است، به ما ارزانى داشت علم، بردبارى، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنين را، و ما را بر ديگران برترى داد به اينكه پيامبر بزرگ اسلام، صديق (امير المؤمنين على عليه السلام)، جعفر طيار، شير خدا و شير رسول خدا صلى الله عليه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسين عليه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اكرم صلى الله عليه و آله را از ما قرار داد.

اسلام دورغین

اطلاعات غلط دادن در مورد بعضی مسائل خیلی آسان است. به ویژه مسائلی که کسی راجع به آن‌ها هیچ اطلاعاتی ندارد و قرار است شخصی برای اولین بار راجع به آن‌ها صحبت کند. در چنین مواقعی حتی اگر شخص دومی بیاید و اطلاعات دقیق و درستی هم راجع به آن مسائل بدهد، باز به این راحتی‌ها از طرف مردم مورد قبول قرار نمی‌گیرد. زیرا اطلاعات قبلی در ذهن‌شان نقش بسته و باید اطلاعات جدید این‌قدر مستدل و محکم باشد که بتواند جای‌گزین اطلاعات قبلی شود. در زمان ظهور اسلام، وقتی پیامبر گرامی اسلام دین جدید را به مردم معرفی کرد، عده‌ای به سختی با ایشان مخالفت کردند و حتی برای قتل ایشان نقشه کشیدند. این افراد، سران قبایلی بودند که از جهل وبی‌خبری مردم کمال استفاده را می‌بردند. هر ساله هدایا و نذوراتی که مردم برای بت‌ها هدیه می‌کردند، بین خودشان تقسیم می‌کردند و با ترویج خرافات و اطلاعات غلط، سعی در تثبیت و تقویت خودشان داشتند. عدة زیادی از مردمی که مخاطب پیامبر قرار می‌گرفتند، تحت تاثیر تبلیغات دشمنان، سعی می‌کردند حتی صدای پیامبر را هم نشنوند. اما پیامبر گرامی اسلام با صبوری و مهربانی، توانست در دل‌های آنان نفوذ کند.

فضای عمومی شهر شام در زمان حادثة عاشورا، به مراتب بدتر از صدر اسلام بود. شامیان کاملا تابع آموزه‌های معاویه و پس از معاویه، پسرش یزید بودند. زیرا اولین امیر و حاکم‌شان پس از اسلام، معاویه بود و او هم که قصد داشت حکومتی باب میل خودش ولی به نام اسلام ایجاد کند تا هم به منافع شخصی‌اش برسد و هم با ظاهری مقدس، مردم را با خود همراه کند، از این فرصت بهترین بهره را برد و دین اسلام را تحریف کرد و آن‌را مطابق با رفتار خود به اهل شام معرفی نمود. این خلافت دست به دست گشت تا به یزید رسید و به همین دلیل این تبعیت به قدری محکم بود که هر آن‌چه این‌دو راجع به دین و اسلام می‌گفتند، در عمق جان‌شان می‌نشست و نسبت به درست بودن آن یقین کامل پیدا می‌کردند. و از آن‌جا که هیچ‌گاه کوچک‌ترین اتفاقی که تقدس و پاکی معاویه و یزید را در نظرشان خدشه‌دار کند، پیش نیامده بود لذا ذره‌ای در مورد راستی گفتار و کردارشان تردید نداشتد. پیش از آن‌که کاروان اسرای اهل‌بیت علیهم السلام وارد شهر شام شوند، یزید در شهر اعلام کرد که عده‌ای نامسلمان و از دین خارج شده را در جنگ شکست داده و قرار است اسرای آن جنگ را به شهر بیاورد. شامیان شهر را زینت کردند و تمامی مردم در نهایت شادی و شادمانی برای دیدن کاروان اسرا جمع شدند و چه اهانت‌ها که به اهل‌بیت علیهم السلام روا نداشتند. از مهم‌ترین قسمت‌های خطبة امام سجاد علیه السلام، بخشی بود که در آن به معرفی پیامبر گرامی اسلام پرداخت. شامیان خود را مسلمان می‌دانستند و فضایل پیامبر را نیز شنیده بودند و زمانی که این فضیلت‌ها توسط امام علیه السلام بیان شد، فهمیدند که این کاروان، نامسلمان و خارج شده از دین نیست چرا که سخنگوی‌شان خود را فرزند پیامبر اسلام معرفی می‌کند.

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‏ أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى

هر كس مرا شناخت كه شناخت، و براى آنان كه مرا نشناختند با معرفى پدران و خاندانم خود را به آنان مى‌‌شناسانم. اى مردم! من فرزند مكه و منايم، من فرزند زمزم و صفايم، من فرزند كسى هستم كه حجرالاسود را با رداى خود حمل و در جاى خود نصب فرمود، من فرزند بهترين طواف و سعى كنندگانم، من فرزند بهترين حج‌كنندگان و تلبيه گويان هستم، من فرزند آنم كه بر براق سوار شد، من فرزند پيامبرى هستم كه در يك شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصى سير كرد، من فرزند آنم كه جبرئيل او را به سدرة المنتهى برد و به مقام قرب ربوبى و نزديك‌ترين جايگاه ‏مقام بارى تعالى رسيد، من فرزند آنم كه با ملائكه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پيامبرم كه پروردگار بزرگ به او وحى كرد. من فرزند محمد مصطفایم.

حقیقت مظلوم

حقیقت را همیشه باید گفت ولی هر کسی جرات حقیقت‌گویی را ندارد. مخصوصا در شرایطی که شاید سکوت برای انسان بهتر باشد و ممکن باشد در صورت گفتن حق، مشکلی برای انسان پیش بیاید. البته گفتن حق و حقیقت همیشه اعتراف به اشتباهاتی که انسان انجام داده نیست بلکه بعضی وقت‌ها بیان واقعیت‌ها هم می‌شود حقیقت‌گویی که البته گاهی جرات و جسارت بسیار زیادی می‌خواهد. گاهی انسان در جمع بعضی اعضای فامیل که قرار می‌گیرد، بحث تکراری‌ای شروع می‌شود به نام «الان بهتر است یا قبل از انقلاب». شروع می‌کنند به گفتن در که در زمان شاه وضعیت اقتصادی‌مان چقدر خوب بود و ارزش پول ملی خیلی بالا بود. از عزت ایران قبل از انقلاب می‌گویند و از احترامی که آمریکا به ایران و شاه ایران می‌گذاشت و همین‌طور این بحث را ادامه می‌دهند و یکی یکی از خوبی‌های قبل از انقلاب می‌گویند و حسرت می‌خورند که قدر آن زمان‌ها را ندانستند و حالا باید با این همه مشکل و نداری و سختی، دست و پنجه نرم کنند. لحن صحبت‌شان جوری است که حتی کسانی که شاید خیلی موافق‌شان نیستند هم جرات مخالفت پیدا نمی‌کنند و یا شروع به تایید می‌کنند و یا نهایتا سکوت. در میان صحبت‌شان هم برای اینکه جوان‌ترهایی که شاید تجربه‌شان کم‌تر است ولی آگاهی‌شان بیش‌تر؛ حرفی نزنند، مدام بحث تفاوت سنی را مطرح می‌کنند و می‌گویند بعضی جوجه‌های تازه سر از تخم بیرون آورده بدون این‌که از فضای آن‌روزها خبر داشته باشند، از این انقلاب دفاع می‌کنند. کسانی که در این موقعیت‌ها و در چنین جمع‌هایی که همه‌شان با انسان اختلاف نظر دارند، جرات بیان واقعیت و حقیقت را داشته باشند، خیلی کم‌اند. چرا که باید خودشان را آمادة شنیدن انواع توهین‌ها و تحقیرها کنند و البته صبور باشند و مقاوم چرا که اگر در میان بحث کم بیاورند یا کوتاه بیایند، دیگر کسی برای‌شان تره هم خورد نمی‌کند.

امام سجاد علیه السلام در شهری برای مردم خطبه خواند و از فضایل امیرالمومنین علیه السلام فرمود که سال‌های سال روی منبرهای آن سب و لعن امیرالمومنین انجام می‌َشد. شهری که اولین خلیفه‌شان بعد از اسلام معاویه‌ای بود که دشمن‌ترین شخص نسبت به امیرالمومنین بود و در تخریب چهرة حضرت در اذهان مردم از هیچ دسیسه ای فروگذار نکرده بود. شهری که مردمان آن نزدیک به پنجاه سال تحت تبلیغات معاویه بودند و کودکان‌شان را با بغض و عدوات نسبت به امیرالمومنین و فرزندان آن امام، تربیت کرده بودند. امام سجاد علیه السلام در شهر شام خطبه‌ای خواند که منجر به ایجاد نفرتی از یزید و حکومت گردید که بعد از آن اهالی شام به یزید ناسزا می‌گفتند و وی را برای جنایتی که انجام داده بودند، توبیخ می‌کردند.

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَّائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ‏ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ سَمِحٌ سَخِيٌّ بَهِيٌّ بُهْلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مُهَذَّبٌ قَوَّامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَغَى لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

من فرزند محمد مصطفى و على مرتضايم، من فرزند كسى هستم كه بينى گردنكشان را به خاك ماليد تا به كلمه توحيد اقرار كردند. من پسر آن كسى هستم كه برابر پيامبر با دو شمشير و با دو نيزه مى‏‌رزميد، و دو بار هجرت و دو بار بيعت كرد، و در بدر و حنين با كافران جنگيد، و به اندازه چشم بر‌هم‌زدنى به خدا كفر نورزيد، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبيا و از بين برندة مشركان و امير مسلمانان و فروغ جهادگران و زينت عبادت‌كنندگان و افتخار گريه‌كنندگانم، من فرزند بردبارترين بردباران و افضل نمازگزاران از اهل‌بيت پيامبر هستم، من پسر آنم كه جبرئيل او را تأييد و ميكائيل او را يارى كرد، من فرزند آنم كه از حرم مسلمانان حمايت فرمود و با مارقين و ناكثين و قاسطين جنگيد و با دشمنانش مبارزه كرد، من فرزند بهترين قريشم، من پسر اولين كسى هستم از مؤمنين كه دعوت خدا و پيامبر را پذيرفت، من پسر اول سبقت گيرندة در ايمان و شكنندة كمر متجاوزان و از ميان‌برندة مشركانم، من فرزند آنم كه به مثابة تيرى از تيرهاى خدا براى منافقان و زبان حكمت عباد خداوند و يارى‌كنندة دين خدا و ولى امر او، و بوستان حكمت خدا و حامل علم الهى بود. او جوان‌مرد، سخاوت‌مند، نيكوچهره، جامع خيرها، سيد، بزرگوار، ابطحى، راضى به خواست خدا، پيش‌گام در مشكلات، شكيبا، دائما روزه‏دار، پاكيزه از هر آلودگى و بسيار نمازگزار بود . او رشتة اصلاب دشمنان خود را از هم گسيخت و شيرازة احزاب كفر را از هم پاشيد. او داراى قلبى ثابت و قوى و اراده‏اى محكم و استوار و عزمى راسخ بود وهمانند شيرى شجاع كه وقتى نيزه‏ها در جنگ به هم در‌مى‏آميخت آن‌ها را همانند آسياب خرد و نرم و به‌سان باد آن‌ها را پراكنده مى‏ساخت. او شير حجاز و آقا و بزرگ عراق است كه مكى و مدنى و خيفى و عقبى و بدرى و احدى و شجرى و مهاجرى است، كه در همة اين صحنه‌ها حضور داشت. او سيد عرب است و شير ميدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسين. آرى او، جدم على بن ابى طالب است.

موقعیت‌سنجی

سوءاستفاده، از زشت‌ترین و تنفرآورترین عادت‌های اخلاقی است. این‌که از کاری مناسب و مقبول، استفادة سوء و نامناسب شود، خیلی غیرقابل‌تحمل است. البته معمولا کسانی از این عادتِ بد استفاده می‌کنند که برای سرپوش گذاشتن روی اشتباهات‌شان به دنبال راهی به ظاهر مقدس هستند. اتفاقی که در جنگ صفین رخ داد و معاویه زمانی‌که شکست سپاهش را قطعی دید به پیشنهاد عمروعاص قرآن‌ها بر سرِ نیزه‌ها کرد و سپاه امیرالمومنین که اعتقاد به کتاب مقدس اسلام داشتند، با دیدن قرآن‌هایی که سپاه دشمن روبروی‌شان قرار داد، در ادامة جنگ تردید کردند و آن‌چه نباید پیش می‌آمد، پیش آمد. عده‌ای هم از عقاید پاک مردم به بعضی مقدسات، در جهت به دست آوردن منافعی برای شخص خودشان استفاده می‌کنند که این‌هم نمونه‌ای از سوءاستفاده به حساب می‌آید. گروهی که از علاقة مردم به امام زمان عجل الله فرجه آگاهند و می‌دانند که مردم حاضرند برای کسب رضایت حضرت، هر چه می‌توانند انجام دهند؛ با سوءاستفاده از این اعتقاد پاک و مقدس، برای خود دکان‌هایی باز می‌کنند و به اسم دیدار با امام زمان و شاد کردن دل حضرت، از مردم پول‌ها و نذورات زیادی جمع‌آوری می‌کنند که تمامش هم به جیب خودشان می‌رود. وظیفه‌ای که در این میان برای افراد دانا و آگاه ایجاد می‌شود، روشن‌گری و بیان اهداف ناپاک این گروه است. و اگر این افراد کمی درایت و دقت به خرج دهند می‌توانند با موقعیت‌سنجی مناسب، از طریق همان راه‌هایی که به وسیله‌شان از مردم سوءاستفاده می‌شود، حقیقت را بیان کنند و به اصطلاح از طریق سلاح خودشان به آن‌ها ضربه بزنند.

کاری که امام سجاد علیه السلام در مسجد شام انجام داد. وقتی خطبة‌ امام علیه السلام کم کم اثر خودش را نشان می‌داد و صدای مردم به گریه و شیون بلند شد، یزید از ترس شورش مردم، خطبة‌ روشن‌گرانة ایشان را به بهانة اذان قطع نمود. او از این کار چندین هدف داشت. اول این‌که مانع ادامة صحبت امام علیه السلام شود. دوم این‌که با بلند شدن صدای اذان، فکر و ذهن مردم را به نماز منحرف کند تا نتوانند در فرمایشات امام تفکر کنند. سوم این‌که فرصتی پیدا کند تا بتواند برای مقابله با امام راه چاره‌ای بیندیشد. و چهارم این‌که تفکری که بر اثر خطبة روشن‌گرانة امام در مردم ایجاد شده بود و او را ضد دین و اسلام تصور می‌کردند، با نشان دادن اهمیتی که برای اذان و نماز قائل است، تغییر دهد. امام امام سجاد علیه السلام با موقعیت‌سنجی بی‌نظیر، با استفاده از جملاتی که در موذن در اذان گفت بر علیه یزید سخن گفت و او را محکوم و رسوا کرد. به گونه‌ای که در تاریخ آمده است، امام سجاد علیه السلام در حین اذان سخنانی فرمود که یزید را مجبور کرد تا به مؤذن دستور دهد که زودتر اذان را تمام کند. و بلافاصله بعد از اذان به نماز ایستاد، اما مردم که سخنان حضرت آنان را به تردید انداخته بود، برخی اقتدا کردند و بعضی اقتدا نکرده، متفرق شدند.

فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ خَشِيَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَا شَيْ‏ءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ الْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي  أَنَّهُ جَدِّي، فَلِمَ قَتَلْتَ أَبِي وَسَبَيْتَ حَرَمَهُ وَسَبَيْتَنِي؟ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَلْ فِيكُمْ مَنْ أَبُوهُ وَجَدُّهُ رَسُولُ اللهِ؟ فَعَلَتِ الأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ...

امام سجاد علیه السلام آن‌قدر به معرفی خویش ادامه داد كه صدای مردم به گريه و شیون بلند شد و يزيد بيم‌ناك شد که مبادا انقلابى صورت پذيرد لذا به مؤذن دستور داد تا اذان گويد تا بلكه امام سجاد عليه السلام را به اين نيرنگ ساكت كند. مؤذن برخاست و اذان را آغاز كرد، همين كه گفت: الله اكبر، امام سجاد عليه السلام فرمود: چيزى بزرگ‌تر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام عليه السلام فرمود: موى و پوست و گوشت و خونم به يكتائى خدا گواهى مى‌‏دهد. و هنگامى كه گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام عليه السلام به جانب يزيد رو كرد و فرمود: اين محمد كه نامش برده شد، آيا جد من است و يا جد تو؟ اگر ادعا كنى كه جد توست پس دروغ گفتى و كافر شدى، و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل‌بیتش و مرا را به اسارت بردی؟ سپس فرمود ای مردم آیا در میان شما شخصی هست که جد و پدرش رسول الله باشد؟ پس صدای مردم به گریه و شیون بلند شد.

روشن‌گری

بعضی انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به اهداف‌شان از هر ابزاری استفاده کنند. حتی اگر لازم بشود قسم دروغ هم می‌خورند و از هر کس و ناکسی غیبت می‌کنند و به هر کس که لازم بدانند تهمت می‌زنند. بعضی فروشنده‌ها از این دسته‌اند. با این‌که می‌دانند جنس‌های‌شان عیب و نقص دارد، ولی هنگام فروش به تمام مقدسات قسم می‌خورند که جنس‌شان حرف ندارد و بهتر از آن در بازار پیدا نمی‌شود. اما وقتی مشتری جنس را می‌خرد و بعد از فهمیدن عیب، برای پس دادن جنس معیوب، پیش فروشنده برمی گردد، با سیل تهمت‌ها و دروغ‌های او مواجه می‌شود. از تهمت خراب کردن عمدی جنس برای از بین بردن اعتبار او در بازار گرفته تا دروغ‌هایی مثل اینکه «در مغازه تستش کردیم و سالم بود» و «من اصلا جنسِ بدون فاکتور نمی‌فروشم» و « تو اصلا این جنس را از من نخریدی».

برای این‌که بشود دستِ این‌جور افراد را رو کرد، نیازی نیست که حتما ثابت کنیم او دروغ می‌گوید و تهمت می‌زند، بلکه همین‌که درست‌کاری و راست‌گویی خودمان را ثابت کنیم، کافی است تا هر کسی که قضیه را می‌شنود، از خباثت آن فروشنده آگاه شود و حق را به ما بدهد. در این صورت حتی اگر یک انسان غریبه و ناآگاه از جزییات ماجرا، بشنود که یک انسان دروغ‌گو با یک انسان راست‌گو در مورد یک مساله دچار اختلاف نظر شده‌اند، بلافاصله حق را به شخص راست‌گو می‌دهد.

امام سجاد علیه السلام در خطبة‌ روشن‌گرانة خود، پیش از آن‌که خباثت یزید و جنایت‌های او را برشمارد، به معرفی خود و نسب پاک خود پرداخت و سبب شد تا از این رهگذر، کسانی که تحت تاثیر تبلیغات دروغین یزید از جنایت‌های پیش آمده اظهار رضایت و شادی می‌کردند، تغییر عقیده دهند و حتی یکی از بزرگان یهود که در آن جمع بود و از قضیه هیچ اطلاعی نداشت، چنان از عمل‌کرد یزید ابراز برائت کند که حتی حاضر شود در راه مخالفت با او، جانش را از دست بدهد.

قَالَ وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسِ يَزِيدَ هَذَا حَبْرٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَنِ الْحُسَيْنُ قَالَ ابْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَمَنْ أُمُّهُ قَالَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْحَبْرُ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ فَهَذَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ قَتَلْتُمُوهُ فِي هَذِهِ السُّرْعَةِ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ اللَّهِ لَوْ تَرَكَ فِينَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سِبْطاً مِنْ صُلْبِهِ لَظَنَنَّا أَنَّا كُنَّا نَعْبُدُهُ مِنْ دُونِ رَبِّنَا وَ أَنْتُمْ إِنَّمَا فَارَقَكُمْ نَبِيُّكُمْ بِالْأَمْسِ فَوَثَبْتُمْ عَلَى ابْنِهِ فَقَتَلْتُمُوهُ سَوْءَةً لَكُمْ مِنْ أُمَّة قَالَ فَأَمَرَ بِهِ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوُجِئَ فِي حَلْقِهِ ثَلَاثاً فَقَامَ الْحَبْرُ وَ هُوَ يَقُولُ إِنْ شِئْتُمْ فَاضْرِبُونِي وَ إِنْ شِئْتُمْ فَاقْتُلُونِي أَوْ فَذَرُونِي فَإِنِّي أَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّ مَنْ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ نَبِيٍّ لَا يَزَالُ مَلْعُوناً أَبَداً مَا بَقِيَ فَإِذَا مَاتَ يُصْلِيهِ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ

يكى از علماى بزرگ يهود كه در مجلس يزيد حضور داشت، از يزيد پرسيد: اين نوجوان كيست؟ يزيد گفت: على بن الحسين است. سؤال كرد: حسين كيست؟ يزيد گفت: فرزند على بن ابى طالب است. باز پرسيد: مادر او كيست؟ يزيد گفت: دختر محمد. يهودى گفت: سبحان الله! اين فرزند دختر پيامبر شماست كه با این فاصلة کم پس از وفات پیامبر، او را كشته‌ايد؟ شما چه جانشين بدى براى فرزندان رسول خدا بوديد. به خدا سوگند كه اگر پيامبر ما موسى بن عمران در ميان ما فرزندى مى‌گذاشت، ما گمان مى‏‌كرديم كه باید او را تا سر حد «پرستش» احترام كنيم، و شما ديروز پيامبرتان از دنيا رفت و امروز بر فرزند او شوريده و او را از دم شمشير خود گذرانديد؟ واى بر شما امت!

يزيد خشمگین شد و فرمان داد تا او را گردن بزنند، آن عالم بزرگ يهودى به‌پاخاست در حالى كه مى‌گفت: اگر مى‌خواهيد مرا بزنید یا بكشيد، باكى ندارم! من در تورات يافته‌‏ام كسى‌كه فرزند پيامبر را مى‌‏كشد، هميشه ملعون خواهد بود و جايگاه او در آتش جهنم است.

سوالات

1. امام سجاد علیه السلام در پاسخ شخصی که سوال کرد در سفر كربلا، سخت‌ترين مصيبت‌هاي شما كجا بود، چه فرمود؟

الف. کوفه

ب. نینوا

# ج. شام

2. شروع و پایان خطبة حضرت زینب سلام الله علیها در قصر یزید ... بود.

الف. ناله و نفرین

# ب. حمد الهی

ج. شکایت از جنایت‌های یزید

3. ویژگی اصلی افرادی که عزت نفس دارند چیست؟

# الف. هیچ کجا حاضر نمی‌شوند ذلیلانه برخورد کنند و همیشه حق را می‌گویند

ب. در شرایطی که ضررهای مالی نبینند، از گفتن حق کوتاهی نمی‌کنند

ج. در تمامی شرایط، مراعات تقیه را می‌کنند

4. حضرت زینب سلام الله علیها خطاب به یزید که در موفقیت‌های ظاهری‌اش غرق شده بود و دنیا را به کام خود می‌دید، به کدام آیه از قرآن کریم اشاره فرمودند:

# الف. سوره ‌آل عمران، آية 178

ب. سوره بقره، آیة 282

ج. سوره کافرون، آیة 3

5. حضرت زینب سلام الله علیها یکی از دلایل جنایات یزید بر خاندان اهل‌بیت را چه عنوان فرمودند؟

# الف. کینه‌های جنگ‌های بدر و احد

ب. جهالت یزید و یزیدیان

ج. عدم شناخت کافی از اهل‌بیت پیامبر و دین اسلام

6. حضرت زینب سلام الله علیها با اشاره به آیه 169 سورة آل عمران، چه مساله را به یزید گوش‌زد کرد؟

الف. این‌که گمان نكند مهلتی که خداوند متعال به او داده، به نفع و خير اوست، بلكه مهلت پیدا کرده تا بیشتر گناه كند و عذابی دردناك خواهد داشت.

# ب. این پیروزی ظاهری، در واقع شکست بزرگی است برای تو و روز قیامت خواهی فهمید که چه نگاه خام و اشتباهی داشتی، و این جنایتی که انجام دادی در حقیقت جنایتی بود نسبت به خودت.

ج. هر دو مورد.

7. دعای پایانی خطبة‌حضرت زینب سلام الله علیها نشان‌گر چه موضوعی است؟

الف. عزت نفس و اقتدار

ب. ناراحتی از شهادت امام حسین و اصحاب و یارانش

# ج. آرامش روحی و یقین قلبی به خداوند متعال

8. قبل از ورود کاروان اسرا به شهر شام، آنان را چند روز پشت دروازه‌های شهر نگاه داشتند؟

# الف. سه روز

ب. هفت روز

ج. یک شب

9. یزید برای جنگ با امام حسین و به اسارت گرفتن خانوادة ایشان، چه دروغی به اهالی شام گفته بود؟

الف. این‌که امام حسین علیه السلام آغازگر جنگ بوده است

# ب. این‌که امام حسین علیه السلام از دین خارج شده و باید کشته شود

ج. هیچ‌کدام

10. کدام قسمت‌های خطبة حضرت زینب سلام الله علیها، دروغ یزید را برملا کرد؟

الف. شروع خطبه با حمد الهی است و درود بر پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام

ب. اشاره‌های متعدد به روز قیامت و محکمة عدل الهی

# ج. هر دو مورد

11. کدام بخش از خطبة‌ حضرت زینب سلام الله علیها، تاثیر روانی زیادی در تلخ شدن خوشی‌های مستانة یزید و یزیدیان داشت؟

# الف. اشاره‌های متعدد به روز قیامت و محکمة عدل الهی

ب. شکایت از جنایت‌هایی که در کربلا صورت گرفت

ج. گریة کودکان و دختران کاروان اهل‌بیت

12. این‌که حضرت زینب سلام الله علیها در خطبة‌ خود به بیان فجایع و جنایات یزید در کربلا پرداخت، از چه جهت اهمیت داشت؟

الف. باعث ترحم و نرم شدن دل‌های مردم شد

ب. مانع ظلم و ستم بیشتر به کاروان اسرا گردید

# ج. منجر به ثبت آن‌ها در تاریخ شد تا حکومت یزید هرگز نتواند آن‌ها را تحريف كند

13. هنگامی که یزید با موج شدید اعتراضات جهت به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام مواجه شد، چه کرد؟

# الف. معرفی کردن ابن زياد به عنوان متّهم اصلىِ حادثة کربلا

ب. عذرخواهی از مردم شام و اعتراف به این‌که کار اشتباهی انجام داده است

ج. فرار از شام و انتخاب کوفه به عنوان پایتخت خلافت

14. امام سجاد علیه السلام در چه روزی در مسجد شام خطبه خواندند؟

الف. چهارشنبه

ب. یک‌شنبه

# ج. هیچ‌کدام

15. دلیل موافقت یزید با خطبه خواندن امام سجاد علیه السلام چه بود؟

الف. عدم شناخت کافی به فصاحت و بلاغت

# ب. اصرار زیاد مردم

ج. برای تسکین و آرام کردن امام علیه السلام

16. چرا یزید در مسجد با خطبه خواندن امام سجاد علیه السلام مخالفت کرد؟

# الف. زیرا می‌دانست که خطبة امام علیه السلام باعث روشن شدن حقایق می‌شود و او را رسوا می‌کند

ب. زیرا شرایط جسمی امام علیه السلام برای خواندن خطبه مساعد نبود

ج. هر دو مورد

17. یکی از دلایلی که یزید را مجبور کرد تا به امام سجاد علیه السلام اجازة بیان خطبه بدهد، چه بود؟

# الف. زمان‌سنجی مناسب امام علیه السلام

ب. زیبایی صوت و لحن امام علیه السلام

ج. درخواست کاروان اسرا از یزید جهت انجام این کار

18. یزید به خطیبی که پیش از امام سجاد علیه السلام به منبر فرستاد، دستور داد که در چه موضوعی صحبت کند؟

# الف. مردم را از بدی‌های امام حسین و امیرالمومنین و آن‌‌چه انجام دادند آگاه کند

ب. فقط راجع به قرآن کریم و مباحث تفسیر قرآن صحبت کند

ج. حقایقی از واقعة‌ عاشورا را برای مردم بیان کند

19. امام سجاد علیه السلام خطاب به خطیب یزیدی چه فرمود؟

الف. وای بر تو ای خطیب! رضایت مخلوق را در برابر رضایت خالق خریدی

ب. جای‌گاه خود را در آتش جهنم آماده ساختی

# ج. هر دو مورد

20. امام سجاد علیه السلام در ابتدای خطبه فرمودند: أُعْطِينَا ... وَ ... وَ ... وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ

الف. الْعَقل ـ الْعِلْمَ ـ الْبَلاغَةَ

# ب. الْعِلْمَ ـ الْحِلْمَ ـ السَّمَاحَةَ

ج. الْعِلْمَ ـ الْعَقل ـ السَّمَاحَةَ

21. اولین امیر و حاکم شام پس از اسلام چه کسی بود؟

الف. خالد بن ولید

ب. ابوسفیان

# ج. معاویه

22. به جه دلیل اهالی شام، کاملا تابع آموزه‌های معاویه و پس از معاویه، پسرش یزید بودند؟

# الف. هیچ‌گاه کوچک‌ترین اتفاقی که تقدس و پاکی معاویه و یزید را در نظرشان خدشه‌دار کند، پیش نیامده بود

ب. زیرا دشمن پیامبر گرامی اسلام و دین مقدس اسلام بودند

ج. زیرا سفرهای تجاری زیادی به روم و سایر کشورهای نامسلمان داشتند

23. معرفی پیامبر توسط امام سجاد علیه السلام از چه جهت دارای اهمیت بود؟

الف. زیرا دین اسلام به وسیلة پیامبرش شناخته می‌شود و اگر کسی از دنیا برود و پیامبرش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.

# ب. زیرا شامیان خود را مسلمان می‌دانستند و فضایل پیامبر را نیز شنیده بودند و زمانی که این فضیلت‌ها توسط امام علیه السلام بیان شد، فهمیدند که این کاروان، نامسلمان و خارج شده از دین نیست چرا که سخنگوی‌شان خود را فرزند پیامبر اسلام معرفی می‌کند

ج. هیچ‌کدام

24. به چه دلیل اشارة‌ امام سجاد علیه السلام به فضیلت‌های امیرالمومنین علیه السلام نشان از شجاعت و عزت ایشان است؟

الف. زیرا مقام و منزلت امیرالمومنین علیه السلام بسیار والا و عظیم است

# ب. زیرا اهالی شام تحت تبلیغات معاویه دشمن‌ترین افراد نسبت به امیرالمومنین علیه السلام بودند

ج. زیرا یزید از امام سجاد علیه السلام خواسته بود تا در این موضوع سخنی نگوید

25. چه زمانی یزید اقدام به قطع خطبة‌ امام سجاد علیه السلام کرد؟

الف. وقتی که می‌خواست خودش خطبه‌ای برای مردم شام بخواند

# ب. هنگامی که صدای مردم به گریه و شیون بلند شد و ترسید که انقلابی ایجاد شود

ج. هنگامی که وقت اذان رسید و باید نماز جمعه اقامه می‌شد

26. یزید خطبة‌ امام سجاد علیه السلام را با چه بهانه‌ای قطع نمود؟

الف. نماز جمعه

# ب. اذان

ج. گرمای مسجد

27. اهداف یزید از قطع سخنرانی امام سجاد علیه السلام چه بود؟

الف. این‌که مانع ادامة صحبت امام علیه السلام شود و این‌که با بلند شدن صدای اذان، فکر و ذهن مردم را به نماز منحرف کند تا نتوانند در فرمایشات امام تفکر کنند

ب. اینکه فرصتی پیدا کند تا بتواند برای مقابله با امام راه چاره‌ای بیندیشد. و چهارم این‌که تفکری که بر اثر خطبة روشن‌گرانة امام در مردم ایجاد شده بود و او را ضد دین و اسلام تصور می‌کردند، با نشان دادن اهمیتی که برای اذان و نماز قائل است، تغییر دهد

# ج. هر دو مورد

28. تاثیر سخنان امام در حین اذان چه بود؟

الف. باعث شد که جمعیت زیادی برای اقامة نماز جماعت جمع شدند

# ب. سخنان حضرت آنان را به تردید انداخت، برخی اقتدا کردند و بعضی اقتدا نکرده، متفرق شدند

ج. به دلیل شلوغی مسجد و ازدحام جمعیت، صدای حضرت به گوش اهالی شام نرسید

29. واکنش عالم بزرگ یهودی پس از شنیدن خطبة‌ امام سجاد علیه السلام و گفت و گویی که با یزید داشت، چه بود؟

الف. از کاری که یزید در کربلا انجام داد ابراز رضایت کرد

# ب. به سختی از یزید انتقاد کرد و او را توبیخ نمود

ج. هیچ کدام

30. یزید در پاسخ به واکنش عالم بزرگ یهودی چه کرد؟

الف. دستور داد تا او را به یکی از شهرهای عراق تبعید کنند

ب. وی را تکریم کرد و جایزة‌ فراوانی به او داد

# ج. بسیار خشم‌گین شد و دستور داد تا او را گردن بزنند

کتابنامه:

قرآن کریم

ابن طاووس، علی بن موسی حسینی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ۱۳۶۴ هـ.ش، قم، منشورات الرضی

القرشي الدمشقي، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير معروف به ابن کثیر، [البداية والنهاية](https://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D8%A8%D8%AF%D8%A7%D9%8A%D8%A9_%D9%88%D8%A7%D9%84%D9%86%D9%87%D8%A7%D9%8A%D8%A9)، 1408 هـ.ق، بیروت، دار إحياء التراث العربي

طبری ، ابوجعفر محمد بن جرید بن یزید، تاریخ طبری، 1380 هـ.ق، قاهره

عامری،[سعید بن مخنف بن مسلم ازدی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%88%D9%85%D8%AE%D9%86%D9%81) معروف به ابی مخنف، مقتل ابی مخنف، ۱۳۹۸ ه‍.ق، قم، انتشارات علمیه

قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم، انتشارات بصیرتی

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ هـ.ق، بیروت، مؤسسة الوفاء،